

• دریافت ۹۸/۰۸/۰۸

• تأیید ۹۹/۰۲/۱۸

نقد جامعه‌شناختی سروده وصف گرگِ بحتری بر اساس دیدگاه هیپولیت تن

روح الله صیادی نژاد*

بحر علی رضایی**

چکیده

نقد جامعه‌شناختی با مطالعه ادبیات در بافت تاریخی و اجتماعی، همواره در پی شنیدن فریادهای هنرمند است. با توجه به این که اثر ادبی جزو صور رساختی جامعه است، ضرورت دارد که ناقد علاوه بر متن، توجه خود را به آنچه در اطراف متن می‌گذرد، معطوف بدارد. با استفاده از این نوع نقد می‌توان زوایای پنهان تأثیرگذار در یک متن را آشکار نمود تا به جهان بینی عامه مردم دست یافت. نگارندگان در جستار پیش روی برآنند تا با در پیش گرفتن روش توصیفی-تحلیلی و براساس دیدگاه هیپولیت تن (۱۸۲۸-۱۸۹۳م) به نقد جامعه‌شناختی سروده «وصف ذنب» بحتری، شاعر عصر عباسی، بپردازند. دستاورد پژوهش بیانگر آن است که بحتری، با نفوذ در پوست جامعه، در سروده «وصف گرگ» که یک کل به هم پیوسته‌ی یکدست است، روابط دیالکتیک جامعه‌ی آن روز عباسی را به تصویر کشیده است. بحتری در این سروده در بیان احساسات و عواطف خود از «معادل موضوعی» استفاده کرده است. وی هنرمندانه و کیمیاگرانه مفاهیم اجتماعی-تاریخی را بیان داشته است. این سروده دارای لایه‌های توتمیستی است. گرگ خاکستری نمادی از ترکان است. چرا که آنها اعتقاد برآن داشته‌اند که این حیوان آنها را در برابر نامالایمات روزگار یاری خواهد داد. البته نباید از نظر دور داشت که نقش اول در جامعه آن روز عباسی را ترکان ایفا می‌نمودند و شاعر در شعر «وصف گرگ» در صدد بیان عدم رضایت خویش از برتری جویی ترکان بر جامعه‌ی عربی بوده است.

واژگان کلیدی: نقد جامعه‌شناختی، شعر عصر عباسی، وصف گرگ، بحتری، هیپولیت تن.

saiady@kashanu.ac.ir

Rezayi77@yahoo.com

* دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، ایران، (نویسنده مسئول).

** دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، ایران.

۱. مقدمه

نقد اجتماعی یکی از شیوه‌های اساسی در پژوهش‌های ادبی و نقدی به حساب می‌آید که در بطن نقد تاریخی قرار و از آن سر چشمه می‌گیرد. نخستین بارقه‌های نقد اجتماعی در آرای گروهی از منتقدان از جمله «**مادام دوستال**»^۱ (۱۷۶۶-۱۸۱۷م)، «**هیپولیت تن**»^۲ (۱۸۲۸-۱۸۹۳م) و نیز برخی از فلاسفه همچون «**کارل مارکس**»^۳ (۱۸۸۳-۱۸۱۸م) و «**فردریک انگلس**»^۴ (۱۸۹۵-۱۸۲۰) پدیدار شد و امروزه به عنوان یکی از شیوه‌های نقد ادبی به کار می‌رود (ستوده، ۱۳۷۸: ۵۶، کوثری، ۱۳۷۹: ۱۶). جامعه‌شناسی ادبیات به عنوان یکی از شاخه‌های تخصصی جامعه‌شناسی، در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت و در قرن بیستم، با اندیشه‌ها و آثار فیلسوف مجارستانی «**جورج لوکاچ**»^۵، یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان نقد اجتماعی، به نقطه عطف خود رسید. اهمیت کوشش‌های او بویژه در یافتن پیوندهایی میان رمان‌های بزرگ و مسائل اجتماعی عصر است. از دیدگاه او، اثر ادبی واقعیت محض نیست؛ بلکه نوعی بازتاب واقعیت است. به بیان دیگر لوکاچ، ادبیات را جهان کوچکی می‌داند که جهان بزرگتری (واقعیت جهان) را بازتاب می‌دهد. (فضل، ۱۴۱۷: صص ۵۶-۵۷؛ احمد مکی، ۱۹۹۱: ۱۲۱).

علاوه بر لوکاچ، متفکرانی چون «**اریش کوهلر**، **لوسین گلدمن** و...» هر یک به نوبه خود در شکل‌گیری و شکوفایی این رشته سهم به‌سزایی داشتند. اولویت اول نقد جامعه‌شناختی پرداختن به واقعیت‌های تاریخی و سیاسی است و این، موضوعی است که نقد سنتی کمتر به آن می‌پردازد. آنچه نقد جامعه‌شناختی را از دیگر شکل‌های نقد ادبی جدا می‌کند، این حکم نظری است که در آفرینش هنری، یک فرد به تنهایی مورد نظر نیست، بلکه نوعی آگاهی جمعی است. (لوسین گلدمن، ۱۳۷۶: ۳-۳۲) مطالعه و نقد اجتماعی از بهترین گونه‌های مطالعاتی برای شناخت فرامتن‌هایی است که در شکل‌گیری متن مؤثر بوده‌اند. این از یک سوی و از سوی دیگر جامعه‌شناسی ادبیات یکی از پیچیده‌ترین، جدیدترین و میان‌رشته‌ای‌ترین

رشته‌ها در علوم انسانی است. نو و جدید بودن این نوع مطالعات و تحقیقات نگارندگان را بر آن داشته است که مطالعات خود را به این سمت و سو سوق دهند.

۱.۱. پیشینه‌ی تحقیق

در ارتباط با نقد جامعه‌شناختی کارهای پراکنده‌ای در داخل و خارج از کشور انجام شده است؛ به عنوان مثال: عسگری حسنکلو (۱۳۸۶) در مقاله «سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات» به مباحثی نظیر: جامعه‌شناسی محتوای ادبی و جامعه‌شناسی انواع ادبی و جامعه‌شناسی تولید، توزیع و مصرف کتاب پرداخته است؛ ملا ابراهیمی و علی صباغیان (۱۳۹۳) در مقاله «نقد جامعه‌شناختی رمان‌های سه گانه احلام مستغانمی» بر پایه چارچوب نقد جامعه‌شناسی، به بررسی آثار نویسنده مشهور الجزایری، احلام مستغانمی، پرداخته‌اند؛ فاطمه قادری و سمیه پورامینایی (۱۳۹۳) در مقاله «نقد جامعه‌شناختی داستان الدار الکبیره» ضمن معرفی اجمالی نویسنده و آثار او به بررسی و تحلیل مضامین اجتماعی داستان پرداخته‌اند. بررسی مقالات فوق حکایت از آن دارد با این که پژوهشگران در عنوان پژوهش‌های خویش، نقد جامعه‌شناختی گنجانده‌اند، اما بر اساس نظریه خاصی به نقد جامعه‌شناختی داستان‌ها و رمان‌های مرتبط با بحث خویش نپرداخته‌اند.

۱.۲. سوالات تحقیق

پرسش‌هایی که نگارندگان در این جستار به دنبال پاسخگویی‌اند به قرار ذیل است:

۱. چه عواملی در تحلیل اجتماعی سروده وصف‌گرگ مورد توجه است؟
۲. بحتری چه شیوه‌ی تعبیری برای به تصویر کشیدن رخدادهای سیاسی - اجتماعی عصر عباسی برگزیده است؟
۳. در این سروده چگونه مسائل اجتماعی و منافع جمعی، قالب معنایی، ساختاری و گفتاری پیدا کرده است؟

بی‌شک هیچ اثری در خلأ خلق نمی‌شود و آثار هنری در یک بستر اجتماعی و تاریخی شکل می‌گیرند. بخش‌های تاریخی سروده وصف‌ذئب و ارجاعاتی که به قضایای تاریخی و اجتماعی عصر عباسی اشاره دارد، موجب می‌شود که به دلیل نقص «دانش عمومی» خوانندگان متوسط، اغلب برای آنان غیر قابل فهم باشد و بخش‌های مهمی از متن را درک ننمایند. بنابراین نگارندگان در این تحقیق سر آن دارند که با درپیش گرفتن روش توصیفی - تحلیلی این سروده را از زاویه‌ی نقد اجتماعی مورد بررسی قرار دهند و مفاهیم ناپیدای آن را برای مخاطبین رمزگشایی نمایند.

۲. نگاهی جامعه‌شناسانه به عصر دوم عباسی و حیات شخصی و ادبی بختری

در سال ۱۳۲ هـ. خلافت اموی منقرض شد و خلافت عباسیان که یک دولت نیمه عربی و نیمه ایرانی بود مستقر گردید. دوره اول عصر عباسی را به لحاظ ثبات سیاسی و نظم سازمانی و خیزش جنبش‌های علمی و فرهنگی که در آن وجود داشت، «عصر طلایی» نامیده‌اند (طوقوش، ۱۹۹۶: صص ۱۷-۱۸). دوران دوم عباسی از سال ۲۳۲ هـ. آغاز شد و تا سال ۳۳۴ هـ. یعنی تا زمان روی کار آمدن آل بویه ادامه یافت. «معتصم» که از مادری ترک زاده شده بود، نخستین کسی بود که اندیشه جایگزینی مزدوران ترک را به جای کارگزاران ایرانی و عرب عملی ساخت. وی با استخدام هزاران غلام ترک، ترکیب اجتماعی نواحی مرکزی خلافت و بغداد را دگرگون و زمینه بحران‌های اجتماعی و اقتصادی فراوان و موجبات انحطاط و تجزیه خلافت عباسی را فراهم ساخت. (سیوطی، ۱۹۸۶: ۳۷۸) امور مربوط به سپاه و سپاهی‌گری به ترکان واگذار گردید. آنان چنان نفوذ خود را بسط دادند که مؤرخین نام این دوره را عصر «جندی» یا «سپاهی‌گری» نامیده‌اند (طوقوش، ۱۹۹۶: ۱۶۲).

درگیری و چالش پایان‌ناپذیر میان سرداران زیاده‌خواه ترک از یک سوی و

دیوانسالاران دولت عباسی به سرکردگی وزیران از دیگر سوی، موجبات تباهی مقام وزارت در عصر عباسی دوم گردید که در این بین گاهی وزیران به شکل محدود دستاوردهایی داشتند ولی عمده برتری‌ها متوجه ترکان بود. این عدم ثبات سیاسی و ناامنی و جنگ و درگیری مانع رشد اقتصادی و باعث شیوع فقر و کاهش سطح معیشت عمومی مردم گردید. (همان، ۱۹۹۶: صص ۱۷-۱۸)

با نگاهی به شاکله‌ی جامعه‌ی عصر عباسی دوم در خواهیم یافت که ساختار آن متشکل از سه طبقه است: در طبقه اول، خلیفه، امیر، حاکم، وزیران، فرماندهان ارشد سپاه، فرمانداران و زمینداران اقطاعی جای داشتند. این طبقه در ناز و نعمت و رفاه و آسایش به سر می‌بردند. حاکمان، مالیات‌ها و دیگر درآمدهای کشور را صرف عیش و نوش و یا صرف ساختن قصرهای مجلل می‌نمودند؛ طبقه دوم متشکل از کارمندان عادی، بازرگانان، صنعتگران، قضات، دانشمندان و مأموران امر به معروف و نهی از منکر بودند؛ طبقه سوم عامه‌ی مردم را فرا می‌گرفت که شامل عموم مردم همچون: کشاورزان، خدمتکاران، بردگان و پیشه‌وران بودند. (ضیف، ۱۹۹۶: صص ۴۳-۶۵) و خامت اوضاع سیاسی و اجتماعی این دوره سبب شد که قلمرو اسلامی از لحاظ اقتصادی با بحران‌هایی روبه‌رو شود. تبعات این بحران‌های سیاسی و اقتصادی، در نهایت متوجه طبقات فقیر گردید.

ابوعباده ولید بن یحیی بن بحتری که به سال (۸۲۱ م / ۲۰۶ هـ) در زمان مأمون در «منبج» متولد شد، روزگارش پر از اضطراب و آشوب بود. زیرا با استیلاي ترکان، دستگاه خلافت روی به ضعف نهاده بود. وی در عهد معتصم (۸۳۳-۸۴۲ م) قدم به ماجراهای زندگی نهاد. عمرش به درازا کشید تا ده تن از خلفای بنی عباس را در خاک کرد. بحتری در شعرسرایی، مقلد معانی پیشینیان است و سرآمد و صافان. سروده‌ی «وصف گرگ» یکی از بهترین سروده‌های اوست که بیانگر یک واقعیت تاریخی است؛

بدین معنا که نشانه هایی از تاریخ و رخداد‌های تاریخی و اجتماعی را به همراه دارد. بافت موقعیتی این سروده حکایت از آن دارد که شاعر در راه عراق با گرگی مواجه گردید. وی با سرایش شعری، وصفی زیبا و جالب از رنگ خاکستری گرگ، اعضای برجسته او مثل سینه، استخوان های از پهلو بیرون زده، دست ها، پاها، دم و پوست و پشت محکم و لاغر و نزار او عرضه می دارد. او بیان می کند که این گرگ، دندان های محکم و کج و معوجش را همچون انسان سرما زده به هم می ساید. او در این سروده درگیری و درافتادن خود را با گرگ که در یک بیابان خشک و ترسناک اتفاق می افتد به طور مبسوط و شگفتی ساز، بیان می دارد (ضیف، شوقی، ۱۹۹۶: ۲۳۶؛ الصیرفی، ۱۹۸۴: ۶۱).

۳. سروده وصف گرگ بختری در ترازوی نقد جامعه شناختی هیپولیت تن

هیپولیت تن عنصر زمان را یکی از سه عنصر اساسی تحلیل متن می داند. «دستاوردهای فکری، فرهنگی و علمی که در طول تاریخ به میراث تمدن امتی بدل شده و در نسل های بعد نیز اثر گذار خواهد بود» (غنیمی هلال، ۲۰۰۱: ۵۳). بنا به نظریه «تن» دومین عامل در به وجود آمدن اثر ادبی، محیط اجتماعی یا همان مکان است. این عامل از دیدگاه تن «در بردارنده ویژگی های اقلیمی، وضعیت سیاسی، اجتماعی، مذهبی و اقتصادی است.» (همان، ۲۰۰۱: ۵۲) نظریه تن، ناقد ادبی را بر آن می دارد تا «وطن شاعر و نوع زندگانی وی و معیارها و اوضاع شهری که شاعر در آن می زید را کاملاً تحلیل کند.» (لطفی جمعه، ۱۹۲۶: ۳۲) «اثر گذاری محیط و شرایط آن بر آثار ادبی - هنری برای همه یکسان نبوده و می تواند از جنبه های متفاوتی برخوردار باشد. این تأثیر ممکن است به حالت های گوناگونی همانند: سازگاری، رد و شورش و یا ترکیبی از اندیشه های برگرفته از محیط های متفاوت نمودار شود.» (وحیدا، ۱۳۸۸: ۴۷)

نژاد به عنوان یک مولفه هویت‌بخش، در مسائل و دیدگاه‌های اجتماعی مطرح است. به نظر هیپولیت تن «عامل نژاد شامل ویژگی‌های جسمی و روحی و روانی بشر است و به نحو مؤثری، نسبت به دو عامل دیگر (زمان و مکان)، در آفرینش‌های ادبی هر ملت می‌تواند نقش آفرین باشد. (غنیمی، ۱: ۲۰۰۱) نظریه تن در این مورد صریحاً بیانگر این نکته است که «برای هر نوع از نژاد بشر ویژگی‌هایی است و اینکه این ویژگی‌ها در زندگی مردمان اثرگذار هستند و اختلاف مردم در نوع نژاد نسبت به هم، اختلاف در نوع زندگی اجتماعی را سبب می‌شود» (لطفی جمعه، ۱۹۲۶: ۳۲).

مطالعه عمیق و آگاهانه روزگار شاعر حکایت از آن دارد که نوعی تناسب و همسنخی میان گرگ و صفات مردم روزگار شاعر وجود دارد. اولین سؤالی که در اینجا به ذهن هر محقق و پژوهشگری خطور می‌نماید این است که آیا شاعر به طور تصادفی و اتفاقی به وصف این حیوان پرداخته است؟ چرا شاعر از میان همه‌ی این حیوانات، به وصف گرگ پرداخته است؟ واکاوی در میراث عربی نشان می‌دهد که تصویر گرگ تا پیش از عصر عباسی، یک تصویر واقعی و حقیقی است. تصویری که از گرگ میان اعراب در عصر عباسی دریافت می‌شود، دربردارنده صفات و ویژگی‌هایی نظیر: «حیله و نیرنگ»، «پست و فرومایه بودن»، «ظلم و ستم»، «گرسنگی دائم»، «تیزیابی» و «سبک‌خوابی» است. در ضرب‌المثل‌های عرب چنین آمده است: «هو أختل من الذئب» (الثعالبی، ۱۹۸۹: ۳۹۱؛ قطامش، ۱۹۸۸: صص ۴۲۲-۴۲۳) نیرنگ بازتر از گرگ. عرب در هنگام نفرین دشمن می‌گوید: «رماه الإله بداء الذئب، لآنه دهرة جائع» (الثعالبی، ۱۹۸۹: ۳۸۸؛ قطامش، ۱۹۸۸: صص ۴۲۲-۴۲۳) یعنی خدا او را به درد گرگ مبتلا نماید؛ چرا که همیشه گرسنه است. «أظلم من الذئب» (الثعالبی، ۱۹۸۹: ۳۹۱؛ قطامش، ۱۹۸۸: صص ۴۲۲-۴۲۳) ظالم‌تر از گرگ. در باب ظلم و بی‌وفایی گرگ آمده است: «اگر دو گرگ به انسان حمله کنند، در این هم‌آورد اگر انسان یکی از دو گرگ‌ها را زخمی و مجروح نمود، دیگر گرگ به کمک

انسان می‌آید تا دیگر گرگ را پاره پاره نماید (الثعالبی: ۱۹۸۹: ۳۸۹-۳۹۰؛ الحیوان، ۱۴۲۴: صص ۴۰۶-۴۶۷). این نوع نگرش نسبت به گرگ، نقطه مقابل نگاه توتمیستی^۲ به گرگ توسط ترکان عصر عباسی است.

قدر مسلم از این روست که شاعر در مطلع سروده خویش از بی وفایی و غدر و نیرنگ نزدیکان خود سخن می‌گوید تا آنجا که این بی وفایی، شاعر را به ترک آنان مجبور می‌نماید:

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا وِفَاءَ وَلَا عَهْدُ أَمَا لَكُمْ مِنْ هِجْرٍ أَحْبَابِكُمْ بُدُّ

(دیوان بختری، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«سلام بر شما که نه وفایی دارید و نه به عهدهی پایبندید. آیا از دوری دوستانان چاره و گریزی نیست؟»

عناصر ظاهری متن گویای آن است که شاعر در جامعه‌ای به سر می‌برد که - بسان گرگ - غدر و بی وفایی پیشه می‌کنند و به عهدهی پایبند نیستند. بختری می‌گوید: آشنایان آرزو می‌کنند که مرگ، طومار زندگی او را در هم پیچد و آنها هرگز او را دوست نداشته اند:

يُودُّ رَجَالٌ أَنِّي كُنْتُ بَعْضُ مَنْ طَوْتُهُ الْمَنَائِي لَا أَرْوْحُ وَلَا أَعْدُو
وَلَوْلَا احْتِمَالِي تَقَلُّ كُلِّ مُلِمَةٍ تَسُوءُ الْأَعَادِي لِمَ يُودُّوا الَّذِي وُدُّوا

(بختری، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«مردان قبیله آرزو می‌کنند که مرگ طومار زندگی مرا در هم پیچد و برای من نه عصری باشد و نه صبحی / و اگر تحمل بار سنگین مشکلاتی که دشمنان را به درد می‌آورد نمی‌بود، هرگز مرا دوست نمی‌داشتند.»

شاعر دل خوشی از عشیره و قبیله خود ندارد. از این روی آنان را با حرف ندای قریب همزه «أ» مورد خطاب قرار می‌دهد. در زبان عربی اگر کسی بخواهد به طرز صحیح حرف «همزه» که از حروف حلقی است تلفظ نماید، شبیه کسی است که در

حال خفه شدن است. بنابراین این شیوه خطاب، نشان از غم و دلشکستگی شاعر دارد. در جامعه ای که پایبندی به عهد و پیمان وجود نداشته باشد، فرح و شادمانی از آن رخت برمی بندد. از این روست که شاعر سروده خویش را با تغزلی که نشانی از سرور و شادمانی ندارد، شروع نموده است.

أَحْبَابُنَا قَدْ أَنْجَزَ الْبَيْنُ وَعَدَهُ وَشِيكًا وَلَمْ يُنْجِزْ لَنَا مِنْكُمْ وَعَدُ

(بحتری، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«ای دوستان ما! جدایی وعده هایی خویش را محقق نمود در حالی که وعده هایی از شما محقق نشده است.»

این نوع گفتار در ابیات فوق می تواند واکنشی باشد بر عملکرد خلفای عباسی که به جای اعتماد به نژاد عرب، خواهان مرگ و نابودی اعراب هستند و از نژاد عرب گریزانند و تمایل و گرایش همه جانبه به سمت نژاد ترک دارند. شاعر اجتماع عربی را می بیند که افرادی به غیر از عرب ها بر آن حاکمند که در نزد این افراد جان و مال اعراب دارای هیچ اهمیتی نیست.

شاعر در روزگاری به سر می برد که دیگر خبری از وزیران و مشاورانی کاردان همچون فتح بن خاقان (۲۴۷ق) نیست. ظلم نزدیکان، بی وفایی، حيله و نیرنگ آنان، ناامنی حاکم در جامعه ای آن روز عباسی، سینه شاعر را به درد آورده و او را درهم شکسته است.

ابیات هشتم و نهم پرده از این حقیقت تاریخی بر می دارد که شاعر به بنی ضحاک - که از گرفتن انتقام خون یکی از افراد قبیله شان - ناتوان بودند، می نویسد که با «ذکاوت»، «خبثت» و «جرأت و جسارت» خود دست به انتقام گیری خواهد زد.

فَقُلْ لِبَنِي الضَّحَاكِ مَهْلًا فَإِنِّي أَنْ الْأَفْعَوَانَ الصَّلِّ وَالضَّيْغَمَ الْوَرْدُ

(بحتری، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«پس به قبیله ضحاک بگو آرام باشند؛ چرا که من بسان افعی خوش خط و خال و

شیر سرخ روی هستم.»

زیستن در چنین جامعه‌ای مستلزم آن است که انسان دارای صفات و ویژگی‌های
گرگانه شود و با مردمان زمانه خود رفتاری همانند گرگ داشته باشد و اگر غیر از این
باشد، محکوم به نابودی است. از این روست که شاعر می‌گوید:

كَلَانًا بِهَا ذَنْبٌ يُحْدِثُ نَفْسَهُ بِصَاحِبِهِ وَالْجَدُّ يُتَعَسُّ الْجَدُّ

(بحتری، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

هر دو ما در این صحرا گرگی بودیم که هرکسی با خودش صحبت می‌کرد و بخت
و اقبال، تلاش و کوشش را به شکست می‌کشاند.

بحتری در ورای این بیت در لباس یک جامعه شناس و منتقد اجتماعی، نظر
اجتماعی خود را ارائه می‌دهد که بدین شرح است: مشاوران و نظامیان ترک که اغلب
اوقات خود را در نزاع و جنگ بسر برده‌اند و خوی هجوم و درندگی در آنها نهادینه
شده است، مردمان اجتماع خود را نیز بدان خصلت رهنمون داشته‌اند.

این درندگی موجود در جامعه‌ی عصر شاعر ناشی از عدم ثبات سیاسی است و
بیت فوق این مهم را یادآور می‌شود که تشنج سیاسی پایه گذار تشنج اجتماعی است.
بیت فوق دقیقاً یادآور این ضرب المثل مشهور است که می‌گوید: «إن لم تكن ذئبا
اكتلك الذئاب» (جدیتاوی، ۲۰۱۱: ۱۵۰): یعنی: «اگر گرگ نباشی گرگ‌های دیگر
تورا خواهند خورد.» این ضرب المثل، ما را به یاد این گفته «تامس هابز»^۷، جامعه
شناس غربی، می‌اندازد که می‌گوید: «*Hom-o homini lupus*» یعنی: «انسان،
گرگ انسان است.» (هابز، ۱۳۸۰: صص ۳۷-۳۸؛ بخشایش اردستانی، ۱۳۸۳: ۱۰۱)
بحتری در بیان احساسات و عواطف خود نسبت به مردمان زمانه‌اش از «معادل
موضوعی» بهره می‌برد. یعنی مستقیماً از عواطف خود سخن نمی‌گوید و از زبان رمز
که در اینجا «گرگ» نمادی از آنان است، استفاده می‌کند. تحقیقات حکایت از آن
دارند که این چنین شیوه تعبیری در دوره‌های قبل وجود نداشته است و شرایط جامعه،
شاعر را وامی‌دارد که از این اسلوب استفاده نماید (ضیف، ۱۹۹۶: ۲۲۶-۲۲۸).

در ارتباط با نشانه های خارج از متن باید گفت که با واکاوی در زندگی شخصی بحتری، پی به این واقعیت می‌بریم که او نیز متصف به صفاتی نظیر: حيله، نیرنگ و بی وفایی است. «طه حسین»، ادیب و ناقد معاصر عرب نقل می‌کند: «به محض اینکه «منتصر بالله» بر عرش قدرت تکیه زد، بحتری زبان به مدح او گشود و همین که دولت او غروب کرد، هجوش نمود. زمانی که «مستعین بالله» بر قدرت نشست، مدحش نمود و آنگاه که از قدرت خلع شد، هجوش نمود و.... او همین اخلاق را در ارتباط با فرماندهان، وزیران و امیران داشت. راویان نقل نموده اند که او نزدیک به چهل تن از آنان را مدح نمود و آنگاه که روزگار از آن آنان نبود، به هجو آنان زبان گشود» (طه حسین، ۱۹۶۹: ۱۱۵).

با توجه به عناصر اجتماعی روزگار بحتری، لازم است که علاوه بر متن، توجه خود را نیز به آنچه در اطراف متن می‌گذرد معطوف بداریم. برای بررسی دقیق‌تر و واکاوی لایه‌های پنهان متن لازم است که این اثر ادبی را بر اساس دیدگاه هیپولیت تن به پیش ببریم.

۳.۱. زمان

این دوره زمانی خاص و دستاوردهای آن می‌تواند بر نوع نگرش شاعر بر اجتماع تأثیر مستقیم بگذارد و پوشیده نیست که نوع انتخاب صنایع و ابداعات ادبی در بستر زمان خاص شاعر شکل می‌گیرد. لذا از طریق عنصر زمان به اتفاقاتی که در یک دوره از تاریخ رخ داده است پی می‌بریم. تأمل تاریخی، حکایت از آن دارد با این که عباسیان در دوره‌ی اول با مشکلات داخلی و خارجی رو به رو بودند، اما این مسأله آنان را از پیشرفت‌های سیاسی و تمدنی باز نداشت. ضعف هیأت حاکمه در دوران دوم عباسی، منجر به ضعف بیشتر قدرت سیاسی - اداری و مالی حکومت مرکزی شد. دستگاه خلافت در عصر عباسی از هم پاشیده شد و زمینه برای انتقال خلافت مرکزی از

عرب به عجم و شکل گیری دولت های کوچک محلی و شیوع فساد در جامعه مهیا گشت (فضل، ۱۴۱۷: صص ۴۶-۴۷).

یکی از دولت های کوچک محلی، دولت «طاهر بن حسین»، فرمانده مأمون است که در خراسان امارتی برای خود برپا کرده بود و تا سال ۲۵۹ هجری ادامه داشت تا اینکه در سال ۲۴۷ هجری یعقوب لیث صفار توانست امارت صفاریان را در بلوچستان برپا کند. در سال ۲۵۵ هـ احمد طولون^۱ توانست بر مصر غلبه کند و حکومتش را تا شام گسترش دهد. بحتری در چنین زمانه ای می زیست. حاکمان برای حفظ قلمرو تحت سیطره خود مدام در کشاکش بودند. «قانون صحرا که همان قانون بقاء از آن اقویاء است در جامعه آن دوران حرف اول را می زد» (ضیف، ۱۹۹۶: ۲۵). ظلم و جور و بی اخلاقی، روزگار بحتری را در بر گرفته بود تا آنجا که تشخیص حق از باطل را ناممکن بود. قدر مسلم از این روست که شاعر در بیت نوزدهم، زمانه خود را به پایان صبح و یا به باقیمانده شمشیری که نیام، گوهرهای آن را در بر گرفته باشد تشبیه می نماید. چرا که در پایان صبح هوا مه آلود و گرگ و میش است و تشخیص به درستی انجام نمی گیرد.

وَلَيْلٍ كَأَنَّ الصُّبْحَ فِي أُخْرِيَاتِهِ حُشَّاشَةٌ نَصَلِ صَمِّ إِفْرَنْدَهٗ غِمْدُ

(بحتری، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«چه بسا شبی که صبح در پایان آن مانند باقی مانده شمشیری است که غلاف شمشیر، جوهر و زیبایی آن را در بر گرفته باشد.»

این بیت نشان از خفقان موجود در جامعه عصر عباسی دوم است. فضا و زمان ناپاک جامعه سبب می شود که انسان قوهی بصیرت خود را از دست بدهد و سرو کار انسان به روبه صفتان و خبیثان بیفتد.

بحتری در این بیت با ذکاوت تمام با به کار بردن واژه فارسی «افرند» - که به معنای اروند است که همان حشمت و جاه و مهتری - و فرند - جوهر شمشیر و

شمشیر جوهردار - (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۰۴۷) و نیز (جوالیقی، ۱۹۹۶: ۲۴۳) و نیز (رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۴۲) - اشاره‌ای داشته است به آخرین بارقه‌های حشمت و نفوذ ایرانیان و غروب این فرهنگ در دستگاه عباسی و طلوع استیلای ترکان بر این دستگاه. در چنین جامعه‌ای، مکر، حيله و خباثت، صفت غالب و برجسته مردم شده بود تا آنجا که شاعر می گوید:

أَثِيرُ الْقَطَا الْكُدْرِيَّ عَنِ جَثَمَاتِهِ وَتَأَلَّفَنِي فِيهِ النَّعَالِبُ وَالزُّبْدُ

(بختری، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«من مرغ سنگخواره خاکستری رنگ را از لانه‌اش بر می انگیزم، درحالی‌که شغالان و مارهای خبیث با من مأنوسند.»

در جامعه‌ی عصر بختری سیاهی و تاریکی همه جای آن را فراگرفته است، امنیت و ثباتی که در عصر عباسی اول شاهد هستیم، دیگر اثری از آن در این دوره زمانی نیست. تاریخ کتبی بیانگر آن است که در سده نخست عباسی یعنی از سال ۱۳۲هـ تا ۲۳۲هـ. جمعاً ۹ خلیفه بر اریکه قدرت نشستند و همه‌ی آنان به مرگ طبیعی مردند. این خلفا به یاری وزیران دانشمند ایرانی توانستند زمام امور را به دست بگیرند و تمامی شورش‌ها و انقلاب‌های داخلی را فرو بنشانند و در جنگ‌های بیرونی بر امپراطوری روم فایق آیند؛ اما در عصر عباسی دوم که از سال ۲۳۲هـ تا سال ۳۳۴هـ به طول انجامیده است یا به عبارتی دیگر از زمان خلافت متوکل آغاز و در خلال دوران مستکفی پایان می پذیرد، جمعاً ۱۴ خلیفه حکومت کردند. این خود به خوبی گویای ضعف خلافت مرکزی است. در این دوران دیگر خلیفه در انظار مسلمانان مقدس نبود و نقش محوری او به یک نقش سمبولیک محدود گردید. در این دوره سلطه حقیقی در دست ترکان بود. زمانی که خلافت به متوکل رسید (۸۴۷-۸۶۱ م) کار ترکان بالا گرفت. زیرا متوکل به مدد آنان می‌خواست شیعیان را سرکوب سازد. کم‌کم ترکان در صحنه سیاست ظاهر شدند و مسئولیت اداره حکومت را به

دوش گرفتند. ترکان چنان بر دستگاه خلافت چیره شدند که خلیفه، خود، بازیچه دست آنان شده بود. هر که را می خواستند نگه می داشتند و هر که را نمی خواستند عزل می کردند یا می کشتند. آنچه اوضاع را آشفته تر می کرد، این بود که بعضی از خلفا برای آنکه شرّ ترکان را از خود دور سازند خادمی برای خود انتخاب می کردند و دائم به شمار آنان می افزودند. بعضی از این خادمان به فرماندهی سپاه می رسیدند. بدین طریق فساد در همه ارکان راه پیدا کرد و رشوه خواری رواج یافت. هر خلیفه‌ای که بر تخت می نشست، از یکسو دشمنانی داشت که برای سرنگونی او و به خلافت رساندن دیگری توطئه می کردند و اتاق فکر می‌چیدند. امنیت از این جامعه رخت بر بسته بود (جدیتاوی، ۲۰۱۱: صص ۱۴۱-۱۴۴). از این روست که شاعر می گوید:

تَسْرَبْلَتْهُ وَالذَّبُّ وَسَنَانُ هَاجِعٌ بَعِينِ ابْنِ لَيْلٍ مَا لَهُ بِالكَزَى عَهْدٌ

(بختری، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«من شب را همچون لباسی بر تن کردم / با چشم دزدی که با خواب آشنایی نداشت.»

شاعر در بیت فوق بیان می‌کند که ناامنی، چپاول و غارت، خواب را از چشمان رعیت زمانش دزدیده و خواب آنان بسان خواب گرگ‌ها شده است. گرگ با احتیاط بسیار به خواب می‌رود، به گونه‌ای که مابین خواب و بیداری است. در حقیقت در هنگام خواب یکی از پلک‌هایش را بر هم می‌نهد و دیگری را باز می‌گذارد که این خود نشان احساس ناامنی است.

شاعر در بیت فوق با استفاده از «سربال» که واژه‌ای فارسی و معرب است و قرار دادن زمان شب در ضمن معنای آن در واقع به فرجام زمان نفوذ ایرانیان در زمامداری حکومت عباسی اشاره کرده است.

از کنار هم قرار گرفتن ابیات نوزدهم و بیستم، شاعر مخاطب را با منظره‌ای دهشتناک و تراژدیک روبه‌رو می‌سازد. شبی به انتهایش نزدیک است؛ شبی که نماد

آرامش است (استیلای ایرانیان و اوضاع به سامان دوران عباسی اول) و این شب به سان شمشیر در نیام است که مقداری از آن در غلاف قرار دارد و آن شمشیر نیز در آستانه خارج شدن است. شاعر بلافاصله به توصیف گرگی هوشیار که تا پایان شب چیزی صید نکرده و گرسنه و درنده‌تر از هر گرگ دیگری است (غلامان ترک) می‌پردازد. ناامنی موجود و حاکم بر جامعه سبب شده است که بنیه اقتصادی جامعه اسلامی، روز به روز ضعیف و ضعیف‌تر شود. در چنین زمانه‌ای، انسان‌های کریم و بزرگوار محکوم به جور روزگارانند و انسان‌های پست و ترسو از روزگار کامجویی می‌نمایند. از این روست که شاعر می‌گوید:

أَفِي الْعَدْلِ أَنْ يَشْقَى الْكَرِيمَ بِجَوْرِهَا وَيَأْخُذُ مِنْهَا صَفْوَهَا الْقَعْدُ الْوَعْدُ
(بختری، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«آیا در شمار عدالت است که انسان کریم مورد شقاوت روزگار قرار گیرد و انسان پست و ترسو از آن کامیابی کند.»

با تأمل در عناصر ناپیدای این متن در خواهیم یافت بختری «کیمیاگرانه، مفاهیم اجتماعی - تاریخی را به صورت هنری، معنوی یا اخلاقی عرضه می‌دارد» (جوادی، ۱۳۸۳: ۲۳۵).

قدر مسلم برای تعیین جایگاه این اثر ادبی، هرچه ساختار تاریخی، اجتماعی، زندگی‌نامه شاعر و دقت در شخصیت و روحیات او را مورد توجه قرار دهیم، به اعتبار هنری این اثر افزوده می‌شود.

۳.۲. مکان

بنیه اقتصادی جامعه عصر عباسی دوم به سبب جنگ‌های پیاپی میان والیان و حاکمان، ضعیف شده بود. در چنین شرایطی، بستر جامعه برای پیدایش بزه و بزهکاری، دزدی و راهزنی فراهم بود. قلمرو اسلامی علی‌رغم گستردگی‌اش به

صحرايي گسترده مي‌ماند که در آن خبري از رفاه و آسايش نبود.

سَمَّا لِي وَبِي مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ مَا بِهِ بَيِّدَاءَ لَمْ تُحَسَّسْ بِهَا عَيْشَةً رَغْدُ

(بحتري، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«گرگ به سمت من بالا آمد و در آن بیابان خشک برهوت او نیز همانند من گرسنه بود. بیابانی که در آن خبری از زندگی آرام نبود.»

زندگی در بیابان از آن انسان قوی است و انسان ضعیف محکوم به مرگ و نابودی است. در این بیت، شاعر سخن از بیابان می‌کند؛ ترکان نیز پرورده بیابان هستند. چرا که آنان نیز به سان اعراب زندگی سخت بیابانی را تجربه کرده‌اند.

حکومت‌های محلی برای حفظ قدرت خود دست به غارت اموال مردم و حتی سرزمین‌های مجاور می‌زدند. این جنگ‌های بیابانی قشر فقیر جامعه را روز به روز آسیب پذیرتر می‌کرد؛ تا جایی که از آنان جز استخوان و پوستی باقی نمانده بود (ضیف، ۲۰۱۰: ۲).

طَوَاهُ الطَّوَى حَتَّى اسْتَمَرَ مَرِيْرُهُ فَمَا فِيهِ إِلَّا الْعِظْمُ وَالرُّوْحُ وَالْجِلْدُ

(بحتري، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«گرسنگی، گرگ را چنان در هم پیچیده بود که تنها از او استخوان، روح و پوستی باقی مانده بود.»

«جهان بینی» شاعر، مسائل عمده و درد و رنج مردم در این دوره خاص است. فقر و نداری مردم، اضطراب و دل‌نگرانی مردم از حوادث و رخدادهای بیابانی به خوبی از متن دریافت می‌شود. این جهان بینی، محصولی فردی نیست، بلکه اجتماعی است. چرا که آثار هنری در مرحله‌ی نخست ساخت ذهن نویسنده نیست، بلکه ساخت ذهن کلی اجتماع است. یقیناً از این روست که روش «گلدمن» پیدا کردن جهان بینی پنهان اثر و ربط آن به یک گروه اجتماعی است (شمیسا: ۱۳۷۸: ۲۵۶). بنابراین می‌توان گفت که بحتری نه تنها شاعر و ادیبی است زبردست و ماهر، بلکه جامعه‌شناسی است

دقیق که در پوست جامعه نفوذ می نماید و حوادث اجتماعی را به زبان هنری بیان می نماید. او به فراست دریافته است که اگر جامعه ای بخواهد رشد اقتصادی قابل قبولی داشته باشد و چهره کربه فقر و فلاکت را به خود نبیند، باید امنیت را بر هر امری مقدم بدارد. از این جهت او در بیت بیستم از امنیت سخن می راند و در بیت های بعد از لاغری و نزاری گرگ که ریشه در اقتصاد جامعه دارد. یقیناً از این روست که امام علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر - که از آن به عنوان سند بزرگ اسلامی یاد می شود - سه چیز را مایه قوام جامعه می داند: «الأمْن، العدل، الخصب؛ یعنی امنیت، عدالت و رفاه» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

۳.۳. نژاد

با توجه به اینکه جامعه عصر بختری از سه نژاد اصلی که همان نژاد ایرانی و ترکی و عربی است تشکیل یافته است، حجمی قابل توجهی از پرداختن به هریک از این نژادها در اشعار وی دیده می شود. به نظر می رسد نژاد ایرانی در نزد شاعر پسندیده تر و مقبولتر از نژاد ترک باشد. مؤید این قول قصیده معروف وی در وصف ایوان کسری است با مطلع:

صُنْتُ نَفْسِي عَمَّا يُدْنِسُ نَفْسِي وَ تَرَفَعْتُ عَن جِدَا كُلِّ جَبِيسٍ

اما شعر وصف ذئب که این جستار در صدد تبیین آن است، به شکل انتقادی به نژاد ترک پرداخته است. البته همانگونه که مشاهده شد، شاعر با ذکاوت کامل در برخی از موارد قدم در مقایسه این دو نژاد و دستاوردهای آن نیز داشته است.

نفوذ بیش از حد اقوام غیر عرب از جمله ترک ها به درون دستگاه خلافت و انتخاب وزراء و امیران مطابق با میل آنان بیش از پیش بر روند کشمکش های این دوره افزوده بود. نفوذ ترکان در این عصر به حدی رسیده بود که مورخان نام این عصر را عصر ترکی نامیده اند. در حقیقت این سروده، لایه هایی از باورهای توتمیستی را در

خود دارد. این سروده یک کل به هم پیوسته‌ی یکدست است که روابط دیالکتیک جامعه‌ی آن روز عباسی را به تصویر می‌کشد. شاعر از بیت بیستم تا سی و چهارم که درگیری خود با گرگ - که نمادی از ترکان است - را به تصویر می‌کشد، سی و پنج بار «فعل» را به خدمت گرفته است. این خود به خوبی گویای چالش و درگیری میان دو دشمن کینه‌توز دارد که هر طرف، سعی در خنثی سازی خدعه و حيله و نیرنگ طرف مقابل خود را دارد.

بختری برای آنکه شدت خصومت و عداوت میان ترکان و دیگر افراد جامعه را به تصویر بکشد از فعل رباعی استفاده می‌نماید:

يَقْضِيْ عَصَلًا فِيْ أَسْرَتِهَا الرَّدِيَّ كَقَضِيَّةِ الْمَقْرُوْرِ أَرْعَدَهُ الْبَرْدُ

(دیوان بحتری، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«او بن دندان ها را به هم می‌کشید، در حالی که در خطوط آنها مرگ بود. همچون انسان سرمازده ده‌ای که از شدت سرما به لرزش در آمده است.»

شاعر در بیت فوق از فعل رباعی «قضض» استفاده می‌نماید و این امر، از روابط خصمانه میان ترکان و دیگر افراد جامعه حکایت دارد. شاعر برای آنکه تداوم این دشمنی را نشان دهد، از «آوای راء» کمک گرفته است. به کارگیری هشت باره از حرف «راء» بخوبی گویای این امر است؛ چرا که حرف «راء» در زبان عربی دلالت بر «تکرار» دارد. (بدوی، عبده، ۲۰۰۰: صص ۱۴۹-۱۵۰) (مات فرسی

ساختار ظاهری متن دلالت بر آن دارد که کنش از جانب گرگ (ترکان) رخ داده است. درگیری و اصطکاک ترکان با جامعه در نهایت به درهم پیچیدن دوران ظلم و ستم آنان ختم می‌شود. به ابیات ذیل بنگرید:

عَوَى ثُمَّ أَقْعَى وَارْتَجَزَتْ فَهَجَتْهُ فَأَقْبَلَ مِثْلَ الْبَرْقِ يَتَّبِعُهُ الرَّعْدُ
فَأَوْجَرْتَهُ حَرْقَاءَ تَحْسِبُ رَيْشَهَا عَلَى كَوْكَبٍ يَنْقُضُ وَاللَّيْلُ مُسَوِّدٌ
فَمَا أَزَادَ إِلَّا جَرَاءً وَصْرَامَةً وَأَيَقَنْتُ أَنْ الْأَمْرَ مِنْهُ هُوَ الْجِدُّ

فَاتَّبَعْتُهَا أُخْرَى فَأَضَلَّتْ نَصَلَهَا بَحِيثٌ يَكُونُ اللَّبُّ وَالرُّعْبُ وَالْجَقْدُ
(دیوان بحتری، ۱۹۸۴: ج ۱: ۷۴۰)

«آن گرگ زوزه کشید، سپس نشست و من هم شروع به رجزخوانی کردم و او را تحریک نمودم. آن گرگ مثل برق که رعد در پی داشته باشد، به سمت من آمد. من تیری سرگردان به سمت او پرتاب نمودم تا آنجا که گمان می بری که پرهایش در شبی تار و ظلمانی بر ستاره ای فرو افتد. این عمل جز بر جرأت و جسارت من نیفزود تا این که یقین کردم که کار او جدی است. تیر دیگری فرستادم و نوک آن تیر را در قلب او فرو بردم.»

ابیات فوق نشان از آن دارد که درگیری و ستیز در جامعه آن روز عباسی زیاد است. کنش از جانب گرگ صورت گرفته است (عوی ثم أفعی) و در مقابل، شاعر با خشونت جوابش را می دهد (فارتجزت فهجته). آنگاه گرگ است که با سرعت به سمت شاعر می آید تا به او حمله ور شود. (فأقبل مثل البرق يتبعه الرعد) پس شاعر هم با فعلی که تمام قوت خود را در آن جمع کرده، جوابش را می دهد (فأوجرته خرقاء). این عمل شاعر چیزی جز افزایش جرأت و جسارت گرگ را در پی ندارد. واکنش نهایی از جانب شاعر صورت می گیرد که به درگیری خود با گرگ پایان می دهد.

و قُمْتُ وَ جَمَعْتُ الْحَصَى وَ اسْتَوَيْتُهُ عَلَيْهِ وَ لِلرَّمْضَاءِ مِنْ تَحْتِهِ وَقَدْ
وَ نَلْتُ حَسِيصًا مِنْهُ ثُمَّ تَرَكَتُهُ وَ أَقْلَعْتُ عَنْهُ وَ هُوَ مُنْعَفِرٌ قَرْدُ

(همان: ۷۴۰)

«برخواستم و سنگ ریزه‌ها را جمع کردم و او را بر روی آن کباب کردم، در حالی که گرمای زمین نیز چون هیزم آنرا می پخت. / اندکی از گوشت او را خوردم و بقیه آن را در حالی که به خاک آغشته بود رها نموده و رفتم.»

آنچه در این ابیات بیشتر جلوه گر است، درگیری وزیران عرب با مشاوران و نظامیان ترک است. شاعر در این ابیات به همان اندک موارد برتری وزیران عرب در

مقابل کارداران ترک پرداخته که می‌توان به عملکردهای فتح ابن خاقان نسبت به ترکان در مدت وزارتش اشاره کرد. اما با بیان (نلت خسیسا) حجم این تفوق و برتری را بی اندازه کم می‌داند.

در پایان ذکر این نکته خالی از لطف نیست که گرگ در روایات اساطیری و کهن، دارای سرشت اهورایی یا به عکس اهریمنی است. بیشتر روایات مربوط به گرگ در اروپا با ترس و وحشت توأم است. بر طبق آموزه‌های باستانی ایزدان، گرگ مخلوق خدای شر یا اهریمن است. (ر.ک: کوپر: ۱۳۸۰: ۳۰۸). شاید تکیه این حیوان به نیروی بازو و سینه خود و زندگی‌اش، بر اساس قوت خود او باشد و همین امر موجب تقدس این حیوان در میان ترکان شده باشد. در اساطیر ترکان، گرگ خاکستری (کبود گرگ) نقش توتمی این قوم را بر عهده گرفته است و ترکان به ماده گرگ خاکستری که در ترکی قدیم «کوک بوری»^۹ است، نسبت داده شده‌اند (مدرسی و عزتی: ۱۳۹۰، ۳).

نتیجه‌گیری

آنچه از این نوشتار حاصل می‌آید این است که:

۱. نقد جامعه‌شناختی به عنوان یکی از گرایش‌های نو جامعه‌شناسی ادبیات، سعی دارد آثار ادبی که یک جریان روبنایی است را با زیر ساخت‌های اجتماعی مثل حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیوند بزند. در حقیقت نقد جامعه‌شناختی با مبنا قراردادن ساختارهای لغوی، معنایی و گفتاری متن به قضایای اجتماعی و ایدئولوژیکی حاکم بر آن دوره می‌پردازد. با نگاهی جامعه‌شناختی به سروده وصف ذئب می‌توان مسائل پشت متن را دریافت و «مناطق سکوت» را به حرف واداشت.
۲. در تحلیل جامعه‌شناختی این سروده، برای آنکه مناطق سکوت متن را بشکنیم و متن را به حرف واداریم و عناصر ناپیدای متن را برای مخاطبین تبیین نماییم، علاوه بر متن به اطراف متن نیز باید توجه تام داشته باشیم.

۴. سروده وصف گرگ، متنی تمام عیار از اوضاع اجتماعی، سیاسی و تاریخی سده سوم هجری است. بحتری در این سروده، هنرمندانه و با استفاده از شگرد معادل موضوعی، از اوضاع روزگار خود پرده برمی دارد و از تضادها و روابط دیالکتیک میان ترکان و جامعه آن روزگار سخن می گوید.

۵. این متن دارای لایه های توتمیستی است. گرگ نماد ترکان است که با حاشیه راندن ایرانیان، زمام امور خلافت را در دست گرفتند. تنازع برای حفظ بقاء در قدرت، سبب گردید که در جامعه آن روز «غدر و حيله و نیرنگ»، «بی وفایی»، «ظلم و ستم»، «ناامنی»، «فقر و ناداری» و ... رواج یابد.

۶. شاعر با بیانی دراماتیک، چالش خود با گرگ کبود (ترکان) را به تصویر می کشد. فرجام این چالش، مرگ گرگ (حذف ترکان از صحنه قدرت هر چند مقطعی و کوتاه مدت) است.

۷. ارائه تحلیلی سطحی و ظاهری از این سروده، به حق، نادیده گرفتن استعداد و ذوق شاعر است. عدم شناخت روزگار شاعر و شاعر به عنوان فرامتن و به عنوان کسی که سامان دهنده و رابط میان فرامتن ها و متن به حساب می آید، به تحلیلی ناقص و ابتر از سروده منجر خواهد شد. چرا که تحلیل گر، معنای عمیق و ژرفی که در سروده وجود دارد را کندو کاو قرار نداده و این سروده را از موضوعیت خود - که همان تصویر برهه ای از تاریخ عباسی دوم است - جدا نموده است.

پی نوشت ها:

1. Madame Destael
2. Hippolyte Taine
3. Karl Heinrich Marx
4. Friedrich engels
5. George Lukacs
۶. توتم حیوان یا گیاه یا حتی شیئی است که انسان گمان می کند با وی از یک نژاد و تبار است و در برابر خطرهایی که زندگی فرد را تهدید می کند به یاری اش خواهد شتافت. (هینلز، ۱۳۸۶: ۲۰۹)
7. Thomas Hobbes

۸. احمدبن طولون در مصدر در سالهای (۲۵۷-۲۷۰/هـ ۸۶۸-۸۸۴) نیابت فرمانده نظامی ترکان «باکباک» را عهده دار بود که بر حاکم عرب مصر پیروز شد. (ر.ک. البلوی، ۱۹۸۰: ۱۴۱)
9. Kokburi

منابع

- نهج البلاغه.
- امیرت، انریک، اندرسون. (۱۹۹۱م). **مناهج النقد الأدبی**. ترجمه الطاهر أحمد مکی. القاهرة: مکتبه الآداب.
- بخشایش اردستانی، احمد. (۱۳۸۳هـ). **سیر تاریخی اندیشه‌های سیاسی در غرب** چاپ اول، تهران: آوای نو.
- بدوی، عبده. (۲۰۰۰م). **دراسات فی النص الشعری (العصر العباسی)**. قاهره: دار البقاء.
- البلوی، عبدالله بن محمد المدینب، (۱۹۸۰م). **سیره احمد طولون**. تحقیق محمد کرد علی، القاهرة: الثقافه الدینیة.
- الثعالبی، أبو منصور. (۲۰۰۳م). **ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب**. تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، الطبعة الأولى. بیروت: المکتبه العصریة.
- جاحظ، عمرو بن بحر. (۱۴۲۴م). **الحيوان**. بیروت (لبنان): دار الکتب العلمیة.
- جدیناوی، هیثم محمد قاسم. (۲۰۱۱م). **البناء الدرامی فی القصیده العباسیة**. الطبعة الأولى. إربد: مؤسسه للدراسات.
- جمعه، محمد لطفی. (۱۹۲۶). **الشهاب الراصد**. الطبعة الأولى. قاهره: المقتطف.
- الجوالیقی، ابو منصور موهوب بن احمد بن محمد بن الخضر (۱۹۶۶). **المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم**، بتحقیق و شرح: ابو الاشبال احمد محمد شاکر، طهران: طبعه افست.
- حجازی، سعید سمیر. (۲۰۰۷م). **قضايا النقد الأدبی المعاصر**. قاهره: دار الآفاق العربیة.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، انتشارات دانشگاه تهران - موسسه لغت نامه دهخدا چاپ دوم.
- رامپوری، غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین (۱۳۶۳). **غیاث اللغات**، به کوشش منصور ثروت، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- ستوده، هدایت الله. (۱۳۷۸هـ). **جامعه شناسی در ادبیات**. تهران، آوای نور.

- سیوطی، جلال الدین، (۱۹۸۶م). **تاریخ الخلفاء**، الطبعة الاولى، بیروت، دارالقلم.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸ ه). **نقد ادبی**. تهران: فردوس.
- الصیرفی، حسن کامل (۱۹۸۴م). **دیوان بختی**. بیروت: دار الكتاب اللبناني.
- ضیف، شوقی. (۱۹۹۶م). **تاریخ الأدب العربی (العصر العباسی الثانی)**. المجلد الرابع، القاهرة: دار المعارف.
- ----- (۲۰۱۰م). **تاریخ الأدب العربی (العصر العباسی الثانی)**. الطبعة الثانية، القاهرة: دار المعارف.
- طقوش، محمد سهیل. (۱۹۹۶م). **تاریخ الدولة العباسیه**. دار النفاس.
- طه، حسین. (۱۹۶۹م). **من حدیث الشعر و النثر**. الطبعة العاشر. قاهره: دار المعارف.
- عطوان، حسین. (۱۹۸۱م). **شعراء الشعب فی العصر العباسی الأول**. عمان: طباعه جمعیه عمال الطابع التعاونیه.
- عمر فاروق، فوزی. (۱۹۹۸م). **الخلافة العباسیه**. المجلد الأول، بیروت: دارالشرق.
- غنیمی هلال، محمد (۲۰۰۱م). **الادب المقارن**. ج ۳، قاهره: نهضة مصر للطباعة و النشر و التوزیع.
- الفاخوری، حنا. (۱۳۷۷ ه). **تاریخ الأدب العربی**. المجلد الثاني، توس.
- فضل، صلاح. (۱۴۱۷ ه). **مناهج النقد المعاصر**. الطبعة الأولى. القاهرة: دار الافاق العربیه.
- قطامش، عبد المجید. (۱۹۸۸م). **الأمثال العربیه**. دمشق، دار الفكر
- کوپر، جی سی. (۱۳۸۰). **فرهنگ مصور نمادهای سنتی**، ترجمه؛ ملیحه کرباسیان، چاپ اول تهران: نشر فرشاد.
- کوثری، مسعود. (۱۳۷۹ ه). **تأملاتی در جامعه شناسی ادبیات**. تهران: باز.
- گلدمن، لوسین. (۱۳۷۶ ه). **جامعه، فرهنگ، ادبیات**. ترجمه؛ محمد جعفر پوینده. چاپ اول، تهران: نشر چشمه.
- مفید، محمد بن نعمان. (۱۴۱۴ ق). **الامالی**. بیروت: دارالمفید.
- مدرسی و عزت. (۱۳۹۰ ه). «مشابهات برخی از اسطوره های توتیمیک ایرانیان و ترکان».
- فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی**. شماره نهم. سال هشتم.
- وحید، فریدون. (۱۳۸۸ ه). **جامعه شناسی در ادبیات**. ج ۲. تهران: سمت
- هابز، تامس. (۱۳۸۰ ه). **لویاتان**. تهران: نشر نی.
- هینلز، جان. (۱۳۸۶ ه). **شناخت اساطیر ایران**. ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: کتاب سرای بابل و چشمه.

Abstract

Sociological Criticism of Behtari's Poem *Description of Wolf* based on Hippolyt Ten's Approach

Rouhollah saiady Nezhad*

Bahr Ali Rezaei**

Through the study of literature in historical and social context, sociological criticism always seeks to address artist's voice. Given that a literary work is a part of superstructure of the society, the critic should focus both on the text and on what happens around it. In his poem, titled *Description of Wolf*, which is a conjoint whole, *Behtari*, who was one of the major poets of the Safavid period, has depicted the dialectic relations of the society. Therefore, the present study has aimed to provide readers with a sociological criticism of the said poem by employing Hippolyt Ten's descriptive-analytic method. The results suggest that, in this poem, Behtary has used topical equivalents to illustrate his own feelings and emotions. He has artfully and magically described historical and social concepts. The poem includes totemistic layers and the gray wolf is a symbol of Turks who were regarded as the most influential figures back in the kingdom of Shah Abbas. The aforesaid type of criticism can help express the issues behind the words and address the silent parts of the text in order to perceive common people's worldviews, including poverty, destitution, war and survival.

Keywords Sociological Criticism, Poetry of Abbasi Period, Description of Wolf, Behtari, Hippolyt Ten

* Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Kashan.
(correspond Author) saiady@kashanu.ac.ir

** PhD student in Arabic Language and Literature, University of Kashan. Rezayi77@yahoo.com